



آشنایی با کلمه‌ای که زیاد آن را شنیده‌ایم

ایده‌ای که ایران را زنده کرد

بعضی کلمه‌ها را آن‌قدر زیاد شنیده‌ایم که دیگر برایمان عادی شده‌اند. از تلویزیون، کتاب‌های درسی، سخنرانی‌ها یا حتی گفت‌وگوهای روزمره؛ اما جالب اینجاست که هیچ‌وقت واقعاً کنارشان نمی‌ایستیم تا از خودمان بپرسیم: «این دقیقاً یعنی چه؟»

شاید حتی سؤال‌هایی هم در ذهنمان شکل گرفته باشد، اما ترجیح داده‌ایم آن‌ها را نگه داریم و از کسی نپرسیم. گاهی از روی خجالت، گاهی از ترس اینکه فکر کنند سؤالمان عجیب است و گاهی هم فقط چون تصور کرده‌ایم همه‌چیز درباره آن موضوع را می‌دانیم.

یکی از این واژه‌ها برای خیلی از ما «ولایت فقیه» است؛ کلمه‌ای که زیاد شنیده می‌شود، اما شاید کمتر پیش آمده که واقعاً درباره منطق پشت آن و اینکه از کجا آمده، کمی دقیق‌تر فکر کنیم.

اصلاً این ایده از کجا شروع شد؟ چرا چنین نظریه‌ای مطرح شد؟ و قرار بود چه مسئله‌ای را حل کند؟
برای رسیدن به پاسخ این سؤال‌ها باید کمی به عقب برگردیم و از یک پرسش ساده شروع کنیم: اگر قرار باشد قوانین اسلام در جامعه اجرا شود، چه کسی باید مسئول این کار باشد؟

مجری کی باشد؟

هر جامعه‌ای برای نظم داشتن به قانون نیاز دارد، اما قانون به تنهایی کافی نیست؛ مهم‌تر از آن، کسی است که قرار است آن را اجرا کند. اگر مجری قانون خودش قانون را خوب نشناسد یا به آن پایبند نباشد، خیلی زود نظم جامعه به هم می‌ریزد.

در نگاه اسلامی هم چنین مسئله‌ای مطرح است. اگر قرار باشد احکام و قوانین اسلام در جامعه اجرا شوند، کسی

که مسئول این کار می‌شود باید دو ویژگی مهم داشته باشد: اول اینکه اسلام را به‌خوبی بشناسد و دوم اینکه انسانی عادل باشد و به اجرای این قوانین پایبند بماند.

در بالاترین سطح، این ویژگی‌ها در امام معصوم علیه‌السلام وجود دارد؛ کسی که هم علم کامل به دین دارد و هم از خطا و گناه دور است؛ اما همیشه مردم به امام معصوم دسترسی ندارند. در دوران غیبت چه باید کرد؟

امام خمینی رحمة الله علیه معتقد بودند که چون قوانین اسلام مخصوص زمان خاصی نیست و برای سعادت انسان‌ها در همه زمان‌ها آمده، نمی‌توان اجرای آن‌ها را تعطیل کرد. به همین دلیل در زمان غیبت، اداره جامعه می‌تواند بر عهده فقیه‌ی عادل باشد؛ کسی که هم اسلام را می‌شناسد و هم به اجرای آن پایبند است.

حکومت؛ هدف یا ابزار؟

وقتی درباره حکومت صحبت می‌کنیم، معمولاً ذهنمان به سمت قدرت می‌رود؛ اما در نگاه امام خمینی، حکومت خودش هدف اصلی نیست. در این نگاه، حکومت بیشتر شبیه یک ابزار است؛ ابزاری برای اجرای عدالت، زنده نگه داشتن ارزش‌های دینی و حمایت از مظلومان. اگر حکومت نتواند چنین کارهایی انجام دهد در واقع ارزش چندانی نخواهد داشت.

این نگاه ریشه در سخنی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام دارد. ایشان فرموده بودند حکومت در ذات خود حتی از یک کفش وصله‌دار هم کم‌ارزش‌تر است؛ اما اگر با همین حکومت بتوان حقی را برقرار کرد یا جلوی باطل را گرفت، آن وقت ارزشمند می‌شود. به همین دلیل در بحث اداره جامعه، مسئله فقط این نیست که چه کسی قدرت را در

دست دارد، بلکه مهم‌تر این است که آن قدرت برای چه هدفی به کار گرفته می‌شود.

ایده امیدآفرین

وقتی امام خمینی رحمة الله عليه بحث «حکومت اسلامی» را مطرح کردند، اتفاق مهمی رخ داد. این حرف فقط یک بحث نظری نبود، برای بسیاری از مبارزان نشانه‌ای از یک مسیر روشن بود؛ کسانی که آینده را مبهم می‌دیدند، ناگهان احساس کردند هدف مشخصی پیش رویشان قرار گرفته است. همین موضوع باعث شد سکوت و رکود شکسته شود و حرکت تازه‌ای در جامعه ایرانی شکل بگیرد. این ایده به بسیاری از مبارزان نشان داد که مبارزه فقط برای اعتراض نیست، بلکه برای رسیدن به یک هدف مشخص است.

دریایی که طغوت را شست و برد

وقتی ایده حکومت اسلامی مطرح شد، طبیعی بود که

واکنش‌های مختلفی به دنبال داشته باشد. برخی با آن همراه شدند و برخی دیگر با تردید یا مخالفت به آن نگاه کردند.

در حوزه علمیه قم، این مباحث توجه بسیاری از علما را به مسئله حکومت اسلامی جلب کرد؛ اما در حوزه نجف، بعضی‌ها نسبت به این بحث حساسیت نشان دادند؛ گاهی به دلیل برداشت نادرست از سخنان امام و گاهی هم تحت تأثیر فضای سیاسی آن زمان.

علاوه بر این، برخی جریان‌های روشن‌فکری که بیشتر تحت تأثیر فرهنگ غرب بودند هم تلاش می‌کردند آن را کم‌رنگ کنند. رژیم شاه که تکلیفش معلوم است به شدت با این نظریه مخالفت می‌کرد و سعی داشت از انتشار نوشته‌ها و سخنرانی‌های مربوط به آن جلوگیری کند؛ با این حال، در فاصله سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ این

فکر به تدریج در میان مردم شناخته‌تر شد و به یکی از شعارهای مهم جامعه تبدیل شد. موج فکری کم‌کم شکل گرفت و سال ۱۳۵۷ رژیم طاغوتی پهلوی را شست و برد و در نهایت در پیروزی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی خود را نشان داد.

ولایت فقیه، «هر کاری دلم خواست» نیست!

گاهی وقتی اسم «حکومت دینی» یا «ولایت فقیه» می‌آید، بعضی‌ها سریع یک تصویر در ذهنشان می‌سازند: یک نفر نشسته بالا و هرچه دلش خواست می‌گوید و بقیه هم باید بگویند چشم! چیزی شبیه حاکمان سایر حکومت‌ها که قانون را هم خودشان می‌نویسند، هم خودشان عوض می‌کنند! اما خوب است بدانید در منطق ولایت فقیه ماجرا دقیقاً برعکس این تصور است. در این نگاه، حاکم قرار نیست هر کاری دوست داشت انجام بدهد؛ اتفاقاً او از همه

بیشتر مقید به قانون است.

قانون اصلی هم سلیقه شخصی او نیست، بلکه قوانین اسلام است. به همین دلیل کسی که می‌خواهد مسئولیت اداره جامعه را داشته باشد باید دو ویژگی مهم داشته باشد: اول اینکه اسلام را عمیق و دقیق بشناسد (یعنی فقیه باشد) و دوم اینکه آدم عادل و پایبندی باشد که از این قوانین سوءاستفاده نکند.

در واقع در این مدل، حاکم بیشتر شبیه داور یک مسابقه است تا صاحب مسابقه. داور نمی‌تواند قوانین بازی را به دلخواه خودش عوض کند. او باید قوانین را خوب بلد باشد و منصفانه اجرا کند. ولی فقیه، صاحب قدرت مطلق نیست، بیشتر شبیه کسی است که یک مسئولیت سنگین برای اجرای عدالت روی دوشش گذاشته شده است.